

شعار ایران چیست؟

شک نیست که توجه کردن به صنعت گردشگری داخلی و خارجی یا، بقول اجله ی عهد ما، توجه به «جلب سیاحان»، در غایت خود یک تصمیم فرهنگی محسوب می شود چرا که شما، با انتخاب این راه، در واقع درهای کشورتان را می گشائید تا مردمانی از فرهنگ های دیگر به کشور شما سفر کنند و در این دید - و احیاناً بازدید - ها است که داد و ستدهای فرهنگی صورت می گیرند و جوامع بر یکدیگر تأثیر می گذارند.

زمان جوانی، برای ما، یکی از راه های زبان آموزی آشنا شدن با توریست هائی بود که به ایران می آمدند. اغلب می شد آنها را در اطراف پستخانه پیدا کرد. جوان ترها که پول پله ای نداشتند و یک تا قبا راه افتاده بودند تا «مشرق افسانه ای» را ببینند، از آشنائی با جوانان ایرانی استقبال می کردند چرا که اغلب می شد در خانه های ما بیتوته کنند و شام و نهار بخورند و سر و روئی صفا دهند. برخی هم دنبال دخترهای فرنگی بودند که اوج آن به فیلم «زیر پوست شب» راه پیدا کرد که فیلمی بود در عهد خود دیدنی. من خود با چندین «گردشگر» دوست شده بودم. بخصوص یک زوج آلمانی را بیاد دارم که در قهوهخانه های نزدیک «سنگ مریم» در «پس قلعه» به پست ما خوردند و دوستی ما به درازا کشید و آنها، پس از بازگشت به آلمان، تصمیم گرفتند برای مدتی به ایران بیایند و ما سال ها با هم ارتباط داشتیم، تا زمان و زمانه بهم ریخت و آنها را گم کردم.

در این آشنائی و زبان آموزی بود که من بچه ی ته شهر تهران می توانستم با عالم و آدم غرب آشنا شوم و مزه ی غربزدگی را - که چند سال بعد آل احمد از دماغمان بیرون کشید - بچشم و کم و بیش بفهمم که چرا آنها اینگونه پیش تاخته اند و ما هنوز اندر خم یک کوچه ایم. تازه غافل از اینکه بیست سال بعد باید وارونه سوار مرکبی می شدیم که هوای 1400 سال پیش به سرش زده بود.

بهرحال، صرف نظر از خاطرات شیرینی که از آن دوره در ذهنم مانده، هدف من از طرح این مطلب خاطره پردازی نبود. می خواستم به نتایج شگفت فرهنگی توجه به صنعت گردشگری بپردازم. در واقع گردشگری ظهور و جلوه قانون فیزیک در مورد «ظروف مرتبطه» است در ساحت زندگی جوامع. هر چه روابط بیشتر و عمیق تر، حرکت به سوی داد و ستد و همشکل شدن بیشتر - از تقلید ظاهری بگیر و برو تا به پذیرش ذهنی مبانی فرهنگی بررسی و، اگر استعدادکی داشته باشی، مبشر تغییر در جامعه خود باشی. آن سوی این ماجرا را هم حسن مقدم در نمایش «جعفر خان از فرنگ برگشته» به زیبایی نشان داده است. برای جوانانی از نوع من، که امکانات مالی و خانوادگی برای اعزام شدن به خارج و تحصیل در فرنگ را نداشتیم، توریست ها با خود آن هوای لازم را به سوقات می آوردند. بگذریم. معمولاً در کشورهائی که چیزی به نام «نظام ارزش ها» وجود دارد و، به کلامی دیگر، آنجا که جامعه بر اساس یک ایدئولوژی سفت و سخت اداره می شود که در آن برای هیچ کاری انتخاب و آزادی وجود ندارد و هرکس باید بر اساس دستورالعمل های مطول عمل کند، مسئله ورود «بیگانگان» شکلی حاد بخود می گیرد و حتی المقدور، از جانب کسانی که منافعشان در برقراری ایدئولوژی است، سعی می شود که رغبت آمدن به کشور در بیگانگان بوجود نیاید و آنها از اینکه پایشان را در این کشور بگذارند واهمه داشته باشند. آزار و اذیت توریست ها، آتش زدن اتوبوس آنها، و انواع عملیات ایدئائی در همین راستا صورت می گیرد. ایدئولوژی حکم می کند که همه ی درها و پنجره ها را ببندیم و از ورود هوای غیر جلوگیری کنیم تا فرهنگ «اصیل» ما دست نخورده و تابناک باقی بماند. من نمونه اینگونه مراقبت از توریست ها را خود یکبار در سوریه تجربه کردم، به سال 1352، هنگامی که، در سفری زمینی به ترکیه و اروپا، گذارم به آن کشور افتاد که کشوری ذائر پذیر است و در آن شیعیان ایرانی در سال کلی پول خرج می کنند. اما من که اگرچه

مسلمان شیعه بودم و در یکی از هتل های همان زوار جا گرفته داشتم، به محض اینکه دوربینی به گردن انداختم و در شهر قدیمی دمشق قدمی زدم و از مغازه داری سراغ نقشه شهر را گرفتم، سر و کارم به سازمان امنیت سوریه افتاد، آن هم بعنوان جاسوسی که آمده است نقشه دمشق را تهیه کند! داستانش مفصل است؛ این حکومت های پوشالی از سایه خودشان هم می ترسند چه رسد به یک آدم با عینک آفتابی و لباس سفری و دوربینی به گردن.

اما، در اواخر حکومت آقای خاتمی توجه به امر گردشگری، بعنوان منبع درآمدی سرشار، مطرح شد و تصمیم گرفتند که برای ایجاد تسهیلات لازم در مورد جلب گردشگران به کشور اقداماتی انجام دهند. من، در همین صفحات، به نخستین نتایج این توجه که موجب شد بخواهند آثار تاریخی کشور را آماده پذیرائی از توریست ها کنند، و به این سودا به ثبت آثار اصلی کشور در سازمان یونسکو پرداختند و بعد متوجه شدند که این آثار مظلوم در چه موقعیت دهشتناکی قرار دارند، قبلاً اشاره کرده ام. بهر حال، در چند دستگی حاکم بر کشورمان اکنون طبیعی است که رئیس جمهورش وعده ی محو کشوری دیگر را از روی کره زمین بدهد و معاونش، که رئیس سازمان میراث فرهنگی و گردشگری ست، در فکر این باشد که چگونه «خارجی» ها را ترغیب کنیم که به ایران بیایند و دلارهاشان را به دست ما بسپارند. ارکستری است که رهبری ندارد و هرکس در آن ساز خودش را می زند.

اما این هفته من به یکی موارد اعجاب آفرین و خوشمزه در زمینه جلب توریست به ایران برخوردم که موجب شد یادداشت این هفته به نکاتی در مورد این قضیه بپردازد. داستان از این قرار است که هر کشوری، در راستای آماده سازی زیربنای گسترش صنعت توریسم و برای شناساندن خود به مردمان جهان، شعاری را بر می گزیند و، اگر این شعار جابیاقتد، به محض شنیدن آن شنونده بیاد آن کشور می افتد. مثلاً، بسیاری از ما با شنیدن عبارت «سرزمین آفتاب تابان» بیاد ژاپن می افیم، نمی افیم؟ شعارهای چپ اندر قیچی هم البته هست. جائی خواندم که شعار گردشگری کوبا «کوبا؟! بعله!» است؛ شعار گردشگری دبی «ما قول می دهیم...»؛ شعار پورتوریکو «ما بهترش را داریم»، شعار ترکیه «زندگی کنید و لذت ببرید» و شعار مالزی «آسیای واقعی را تجربه کنید».

بهر حال، انتخاب اینگونه شعارها، بخصوص هنگامی که کشورها متوجه اهمیت اقتصادی گردشگری (توریسم) می شوند، یکی از تصمیم های مهم در سرنوشت فرهنگی هر کشوری است. و حالا که ما در جاده جلب توریست چهار نعله می تازیم وقت آن رسیده است که فکری هم برای شعار مطلوبی برای کشورمان باشیم. در ایران سازمانی هست بنام «شرکت توسعه گردشگری ایران» که نمایندگان از انجمن صنفی دفاتر خدمات مسافرتی و جهانگردی، جامعه تخصصی تورگردانان، جامعه راهنمایان تور، جامعه هتلداران، شرکت سرمایه گذاری ایرانگردی و جهانگردی و شرکت توسعه عضو آن هستند. خبرگزاری میراث فرهنگی در مورد اقدامات این شرکت چنین خبر داده است: «به گفته مهدی جهانگیری، مدیر عامل شرکت توسعه گردشگری ایران، برای انتخاب شعاری مناسب از اعضای این شرکت درخواست شد تا نظرات خود را پیشنهاد دهند. از میان نظرات اعضا دو شعار "ایران، سرزمین تمدن و دوستی" و "ایران سرزمین عجایب" از دیگران بهتر بود که در نهایت شعار نخست تأیید شد که از این پس بر روی بروشورهای تبلیغاتی ایران در نمایشگاه های بین المللی ثبت می شود.»

من آن رندی را که شعار «سرزمین عجایب» را از دکتر غلامحسین ساعدی وام گرفته بسیار تحسین می کنم اما، از آنجا که طنز مخفی به درد آدم های سطحی نمی خورد، فکر می کنم طنز درست را پیشنهاد دهندگان شعار نهایتاً انتخاب شده بکار برده اند. ایران سرزمین تمدن و دوستی؟ ای کاش چنین بود، فعلاً که تمدن اش به آب بسته اند و از دوستی هم با زبان انتحاری و استشهادهای سخن می گویند.

اسماعیل نوری علا